شهید سیدرضا منصوری

از تبار رئیس علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	سیدمحمد
تاریخ تولد	۱۳۲۵/۰۴/۰۹
محل تولد	بوشهر – دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۲۰
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	کارگر
تحصیلات	بی سواد
مدفن	مزارعی

زندگینامه

زندیگنامه شهید

نهم تیر ماه سال بیست و پنج هجری خورشیدی در خانواده ای با ایمان و از سادات پاک و جلیل القدر وحدتیه (مزارعی) پسری روشن ضمیر و پاک زاده شد . پدرش « سید محمد منصوری » او را « رضا » نامید ؛ تا به داده های خدایی قانع باشد و در راه امامان معصوم (ع) و اجدادش گام بردارد . در دو سالگی به مریضی سختی دچار شد و در اثر بیماری از ناحیه ی چشم چپ نابینا شد .

از همان اوان کودکی که تازه سن پنج سالگی را می گذراند ، گرد یتیمی بر سرش نشست و پدر را از دست داد. داغ بی پدری در زندگی ، پر رنج و ملال بود ؛ اما همت والایش را در کار کشاورزی و کارگری به کار گرفت و دمی دست از تلاش و کوشش برای کسب روزی حلال نکشید و در کنار مادر گذران زندگی کرد و نگذاشت مادرش زندگی را در سختی بگذراند .

سال چهل و سه هجری شمسی هنگامی که سنین هجده ساله خود را پشت سر گذاشته بود ، با خانم « سیده خیری موسوی » پیوند زناشویی بست و ثمره این ازدواج مبارک ، چهار فرزند پسر و سه فرزند دختر بود .

روحیه ی مذهبی و عشق به اسلام باعث شد تا به عنوان خادم مسجد ولی عصر (عج) که نـــزدیک منزلشان بود همت گـــمارد و در اوج پیروزی انقلاب اسلامی ، تدارک دهندهٔ مراسمات سخنرانی و در آنجا باشد . او با کفن پوشیدن در صف اول راهپیمایان تنفر و انزجار خود را از رژیم پهلوی اعلام می کرد . با تشکیل بسیج مستضعفین به پایگاه مقاومت محل پیوست و به فعالیت انقلابی خود ادامه داد . به گفته ی همسرش به « امام خمینی » (ره) خیلی علاقه مند بودو بسیج را لحظه ای رها نمی کرد و می گفت : « هر چه داریم از امام است . هر چه دارید به بسیج هدیه کنید تا به نحو خوبی و شایسته ای تشکیل گردد چرا که بسیج سنگر است.»

عشق به جهاد در راه خدا در او شوری عجیب ایجاد کرده بود .

وی با این شور و هیجان سه بار به جبهه ی نبرد با دشمن بعثی اعزام شد . بار آخر که می خواست برود به همسرش سفارش کرد که بچه هایش را از رفت و آمد با افراد ناشایست منع کند و نمازشان را فراموش نکنند

سرانجام در عملیات بیت المقدس در جبهه ی خونین شهر در تاریخ بیستم اردیبهشت سال شصت و یک بر اثر اصابت ترکش به چشم ، یا علی گویان به دیدار معبود شتافت .

آن « رضا » آل رسول و یار میدان یقین

گشته عاشق چون شنید از جنگ و میدان یاد باد

وصیت نامه

شهید « سید رضا منصوری » در تاریخ دوم اسفند ماه سال شصت وصیتنامه خود را چنین نوشته است :

«با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود بر رزمندگان جبهه های حق علیه باطل و با درود و سلام بر شهیدان اسلام از صدر اسلام تا مولا علی امیرالمومنین (ع) . اکنون که در آستانه ی چهارمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام امت ، خمینی بت شکن ، می رود که هفدهمین ماه جنگ تحمیلی را پشت سر بگذاریم ، کاروان زیارت کربلای حسینی عازم کربلای خوزستان می باشند . همیشه آرزو داشتم که من هم جز کاروانیان حسینی باشم و از آن جا که وظیفه ی شرعی خود می دانم برای نبرد حق علیه باطل ، عازم جبهه ی جنگ می شوم تا شاید بتوانم دینی را که نسبت به اسلام عزیز و این انقلاب دارم ادا نمایم و از خداوند متعال در خواست می کنم که توانم عطا فرماید ؛ بتوانم به وظیفه ی شرعی خود عمل نمایم .

خدایا ، می دانی که فقط به خاطر رضای تو به جبهه می روم نه برای انتقام . در این ساعت مقدس عازم جبهه ی حق علیه باطل می باشم . از مادرم و همسرم و فرزندانم حلالی می طلبم . همچنین از کلیه برادران و خواهرانم و کیانی که هر گونه حقی بر گردن من دارند نیز حلالی می خواهم و من نیز به نوبت خود هر گونه حقی دارم از هر کس ، حلال می کنم .

وصیت من به مادرم این است که تا زمانی که مادرم در حیات است ؛ مسئول و سرپرست خانواده ام باشد و « سید قاسم موسوی » نیز ناظر باشد و بعد از مادرم فرزند بزرگترم « سید محمد منصوری » مسئولیت خانواده را به عهده گیرد و از فرزندم می خواهم که برادران و خواهرانت را مواظب باش کلیه ی اموالم را طبق موازین شرعی بعد از بالغ شدن برادران و خواهرانت ما بین آنها تقسیم نمایید .

از همسرم نیز می خواهم که در تربیت فرزندانم کوتاهی نفرماید و آن ها را اسلامی تربیت کند . و از شما می خواهم که مواظب فرزندم « سید نورالدین » باشید و باعث ناراحتی ایشان نگردید . والسلام . به امید پیروزی .
سید رضا منصوری

مصاحبه

خواهرش سیده خاتون می گوید : « او عاشق مادرم بود . چون پدرمان را از دست داده بودیم ، نمی خواست که به مادر و خواهرانش سخت بگذرد . هیچ گاه نمازش را سبک نشمرد و همیشه ما را به این امر مهم تشویق می کرد. بسیار مهربان بود و در سخنانش صادق . ساده می پوشید و ساده زندگی می کرد . »

خانم موسوی می گوید : « با وجودی که به فرزند کوچکش « حبیبه » علاقه زیادی داشت ؛ ولی از مرخصی که بر می گشت ، می گفت : « به همان اندازه که دلم برای دخترم تنگ شده بود ، این جا دلم برای جبهه ، تنگ شده است . »

خاطرات

یکی از همرزمانش پس از شهادت وی برای خانواده شهید تعریف کرده بود ، بیان می کند : « صبح زودی که « سید رضا » شهید شد ، دیدم ، که کمی گرفته و ناراحت است . دلیلش را پرسیدم ، گفت : « دیشب پدرم را در خواب دیده ام که در باغ زیبایی در بهشت است و می گفت این باغ از ان توست و به زودی به این بستان وارد می شوی . نگرانی من از این جهت است که پس از من بچه هایم همنشین افراد ناباب شوند . »

از تبار رئیس علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر